

## گونه‌های «تألیف قلوب» مخالفان در سیره پیامبر اکرم ﷺ

rg haz@gmail.com

رضا قزی / دانش‌پژوه دکتری ادیان و عرفان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره  
دریافت: ۹۷/۱/۲۷ پذیرش: ۹۷/۶/۱۳

### چکیده

یکی از مهم‌ترین و پراهمیت‌ترین عوامل گسترش اسلام در میان مردم حجاز و دیگر قلمروهای تحت پوشش شخصیت محبوب و مهربان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که با حمایت و عنایت الهی همراه بود. از جمله بحث‌های اساسی منابع انسانی، انتخاب و گزینش بهترین نیروها برای مدیریت و رهبری جامعه است که در اصطلاح آن را «گزینش اصلح» یا «به‌گزینی» و به تعبیر قرآن کریم «اختیار کردن» می‌نامند. گزینش مدیر اصلح، فرایندی دارد که یکی از مراحل آن، کادرسازی یا به تعبیر قرآن «اصطناع» است. کادرسازی همچنین دارای مراحل است که یکی از مهم‌ترین آنها محبوب‌سازی یا به تعبیر قرآن کریم «القای محبت» است. محبت در وجود نازنین رسول خدا صلی الله علیه و آله سرشته شده بود؛ لیکن محبتی حکیمانه که دوست و دشمن را دربرمی‌گرفت. نوشتار حاضر با رویکرد نظری و تحلیلی، برخی از گونه‌های تألیف قلوب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در رفتار با مخالفان تبیین، تحلیل و بازشناسی کرده است.

**کلیدواژه‌ها:** پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، تألیف قلوب، مخالفان، ازدواج، عیادت، انتصاب، بذل مال.

## مقدمه

انسان، گرچه اصالت ندارد، اما واقعیت دارد. در این میان، دولت‌ها، مکتب‌ها و نحله‌های گوناگون برای اصلاح این امر، سازوکارهای متفاوتی را به منصفه ظهور رسانده‌اند. بی‌شک، رحمت در پرتو یک زندگی مسالمت‌آمیز بشری نتایج مطلوبی به ارمغان می‌آورد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در برخورد انسانی و تألیف قلوب دیگران گوی سبقت را از همگان ربوده است. این حسن سلوک و رفتار پیامبر مهربانی صلی الله علیه و آله با مخالفان از جمله کفار و منکران، زیانزد خاص و عام است. با توجه به اهمیت این موضوع، در این مقاله، گونه‌های تألیف قلوب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمینه همزیستی محبت‌آمیز با پیروان ادیان و نحله‌های دیگر بررسی شده است.

به یقین، همه ادیان آسمانی و پیامبران الهی مروج محبت و منجی بشریت و منادی صلح، امنیت و رفتار محبت‌آمیز نسبت به پیروان دیگر مذاهب هستند. ولی پیروان ادیان دیگر از یک‌سو، با گذشت زمان و در اثر دوری از رهبری اولیای خدا، به تدریج دچار انحرافات شده و گاه تحت تأثیر ملل دیگر، منکر زندگی مسالمت‌آمیز با پیروان دیگر مذاهب شده‌اند؛ و از سوی دیگر، همه ادیان ابراهیمی، هم از رحمت برخوردار بوده‌اند و هم از جلوه‌های شدت و غلظت. از نگاه آخر، تنوع گونه‌های تألیف قلوب خاتم پیامبران نسبت به انبیای گذشته قابل مقایسه نیست و هر کس با مطالعه کتب مقدس و سیره انبیای الهی، به این نکته اذعان خواهد کرد. این مقاله به‌طور کلی، انواع گونه‌های تألیف قلوب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به افراد مخالف را بررسی کرده و اثرات تحول حاصل از عملکرد آن حضرت را در رفتار آنان واکاوی نموده است.

### مفهوم «تألیف قلوب مخالفان»

مراد از «تألیف قلوب مخالفان» در لغت: مؤلفه القلوب این عبارات است که «الْفَتْ بَيْنَهُمْ تَالِيفًا...؛ الفت دادی بین آنها الفتی»؛ یعنی تفرقه بین آنها را از بین بردی و «الْفَتْ الشی تالیفا...؛ چیزی را الفت دادی» (ابن منظور، ج ۹، ص ۱۰) بنابراین در لغت به معنای پیوند دادن بین دل‌ها و جمع کردن آنهاست. در اصطلاح: به کفاری اطلاق می‌شود که با اختصاص بخشی از زکات به ایشان، دل‌های ایشان، جلب و به اسلام متمایل می‌شود و یا در جهاد یا دفاع، مسلمانان را همراهی می‌کنند. همچنین به «ضعفاء العقول» از مسلمانان (کسانی که از نظر عقلی کاستی دارند) «مؤلفه القلوب» اطلاق می‌شود و به آنها نیز اموالی می‌پردازند تا اعتقاد یا رغبتشان برای همراهی

«سیره» در زبان عربی، از ماده «سیر» است؛ یعنی: حرکت، رفتن و راه رفتن؛ و «سیره» یعنی: نوع راه رفتن. آنچه مهم است شناخت سبک رفتار پیامبر رحمت است. سیره‌نویسانی که رفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نوشته‌اند در واقع، کتاب سیر نگاشته‌اند، نه سیره؛ زیرا سبک و روش ایشان را در رفتار تبیین نکرده‌اند (مطهری، ۱۳۸۰، ص ۴۷). به تعبیر روشن‌تر، سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یعنی روشی که پیغمبر در عمل و در روش، برای اهداف متعالی خودش به کار می‌برد. هر چند مدارا و نرمش به عنوان یک اصل ارزشی قرآنی در زندگی سیاسی و اجتماعی از جایگاه والایی برخوردار است؛ اما نمی‌توان از منشأ آن، که یکی از اصلی‌ترین عناصر برنامه عملی ایشان است، غافل بود. در سیره ایشان، گونه‌های متفاوتی از محبت و شفقت ظهور نموده که ریشه در طینت و خلقت نیکوی ایشان دارد؛ «إِنكَ أَعْلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ» (قلم: ۴). غالباً در نوشته‌ها بیشتر بر نقش مدارا با دشمنان تأکید می‌شود، اما نوشتار پیش‌رو به سیره و عملی و انواع رفتار محبت‌آمیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با مخالفان همت توجه دارد. در واقع، نقش تألیف قلوب و انواع آن در برخوردهای اجتماعی با مخالفان، موضوع اصلی نوشتار حاضر است؛ زیرا نه تنها تحلیل و بررسی گونه‌های تألیف قلوب در سیره نبوی امری ضروری است، بلکه پی‌جویی راه و روش تحلیل سیره سیاسی ایشان در حال حاضر، از اهمیتی دو چندان برخوردار است. از این‌رو، مقاله حاضر درصدد کشف برخی از ابعاد آن برآمده است.

ضرورت بحث زمانی آشکار می‌شود که می‌بینیم امروزه سیره آن رسول مهربانی از تیغ اتهام خشونت رسانه‌ها و نوشته‌های غربی در امان نیست؛ «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» (صف: ۸). تحقیق حاضر به بازکاوی مختصری از جنبه‌های سیره اجتماعی محبت‌آمیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تبیین نظری گونه‌های برخورد ایشان با مخالفان خود پرداخته است.

حیات انسانی سرشار از واقعیت‌های تلخ و شیرین است. از جمله پدیده‌های ناگوار و شوم زندگی انسان‌ها «دشمنی» بین آنهاست. گروه‌هایی در طول زندگی و به حکم ضرورت در برابر انسان قرار می‌گیرند و بخشی از عمر و گاهی سراسر زندگی انسان را به خود مشغول می‌کنند. این کسانی هستند که با انسان دشمنی و مخالفت می‌کنند، و گاهی این دشمنی سیر عادی زندگی را درهم می‌شکنند و انسان را از مهمات زندگی بازمی‌دارد. دشمنی در زندگی اجتماعی

«مخالف بیرونی انسانی» را از جهت دیگری نیز می‌توان تقسیم‌بندی کرد: ۱. شخصی؛ ۲. غیرشخصی (مذهبی). قسم اول مقصود و مراد ما نیست و توصیه اولیای دین هم مدارا کردن با آنهاست. اما وجهه همت ما بررسی تألیف قلوب مخالفان غیرشخصی (دینی) است. مخالف دینی، یا محارب است که باید با ادبیات خودش با او برخورد کرد، یا غیرمحارب است که مراد ما از «تألیف قلوب مخالفان» همین قسم اخیر است. از این رو، انواع تألیف قلوب را که در سیره رسول خدا ﷺ نسبت به آنان شده است، برمی‌شماریم:

### ۱. رعایت مقام و جایگاه

تاریخ مخالفانی را به ما معرفی می‌کند که برای حفظ جانشان اسلام اختیار کردند، اما همچنان مخالفت‌شان را با اسلام کنار نگذاشتند. رسول اکرم ﷺ هم برای حفظ جایگاهشان و احترام به ایشان، از باب تألیف قلوب، برخی مسئولیت‌ها به آنان سپردند که در ذیل، با نمونه‌هایی از آنها آشنا می‌شویم:

الف. جماعتی از مردم هوازن و ثقیف به اتفاق مالک بن عوف از مضاف حنین گریخته، به طایف فرار کردند، و از ترس تکتاز لشکر اسلام، حصار شهر را محکم کرده، آذوقه یک ساله را ذخیره نمودند. چون این خبر به رسول اکرم ﷺ رسید، ابوسفیان بن حرب را احضار کردند و گفتند: برای سفر طایف آماده باش و مقدمات فتح قلعه مردم هوازن و ثقیف را مهیا کن. همچنین فرمان دادند تا گروهی از طایفه‌های هذیل و اعراب ملازم خدمت ابوسفیان شوند. ابوسفیان راه طایف را در پیش گرفت و طی طریق کرد تا در کنار طایف اردو زد. پهلوانان هوازن و ثقیف از قلعه بیرون آمدند و سپاه ابوسفیان را درهم شکستند. ابوسفیان شتابزده نزد حضرت رسول ﷺ آمد و عرض کرد: جماعتی را که همراه من فرستادی توان آن را ندارند که با آنها بتوان آب از چاه کشید، چه رسد به اینکه به جنگ بروند. پیامبر اکرم ﷺ پاسخی ندادند و بی‌درنگ خود آهنگ طایف کردند (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۵۱؛ سپهر، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۳۶۸).

ب. مالک بن عوف، فرمانده شکست‌خورده هوازن در جنگ حنین، خانواده‌اش به اسارت مسلمانان درآمد. رسول خدا ﷺ همیشه می‌فرمودند: «بزرگان هر قومی را که دلیل شده‌اند، محترم بشمارید؛ زیرا مرد به وسیله احترام به فرزندان و خانواده‌اش مورد اکرام قرار می‌گیرد». بدین‌رو، دستور دادند که خانواده مالک را نزد ام‌عبدالله،

مسلمانان در جهاد و دفاع، تقویت شود. (حر عاملی، ج ۱۶، ص ۴۷۳؛ طباطبایی یزدی، ج ۲، ص ۳۰) البته در این که آیا تألیف قلوب تنها به کفار اختصاص دارد و یا شامل مسلمانان می‌شود همان گونه که در غایه القصوی آمده است، اختلاف وجود دارد (همان). در این مقاله انواع گونه‌های تألیف قلوب مخالفان از مرز مالی به انواع دیگر جلوه‌های محبت‌آمیز توسعه داده شده است از جمله هدیه، عیادت، ازدواج، واگذاری سمت، ارشاد و ...

خلاصه آنکه مراد از «تألیف قلوب به مخالفان» در اسلام در این نوشتار، رحمت و تعطف به مخالفان است که اثرش در احسان به او خود را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، تألیف قلوب مخالفان، یک نوع محبت‌شانی است؛ زیرا هدف عمده دین مقدس اسلام هدایت عموم بشر به مسیر مستقیم و بازداشتن از طریق شقاوت و هلاکت است. پس ثمره تألیف قلوب مخالفان در ضمن رحمت، احسان به آنها خواهد بود که آیات و روایات بر آن تأکید کرده‌اند. بیان شریف امیرمؤمنان علی ﷺ در نهج البلاغه «و أشعر قلبک الرحمة للریة و المحبة لهم و اللطف بهم...» (نهج البلاغه، بی‌تا، ص ۴۲۶؛ بحرانی، ۱۳۶۳، ج ۵، ص ۱۳۶؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۳۳۷ق، ج ۱۷، ص ۳۰). به همین معناست: دلت را برای رعیت، کانون رحمت، محبت و لطف ساز، و با آنان با مدارا رفتار کن. با وجود آیات قرآن (ممتحنه: ۹) و روایات مزبور جای شکی باقی نمی‌ماند که مراد از «محبت»، رحمت است که ثمره آن احسان و نیکی به مخالف است.

۳. مفهوم «مخالف»، مفهوم روشنی است؛ اما غالباً وضوح شیء موجب خفای آن می‌شود (مصباح، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۶۷). در پاسخ این سؤال که «مخالف کیست؟» بهترین وسیله برای شناخت انواع آن، مراجعه به قرآن کریم است که انواع مخالفان را در آیات نورانی خود، معرفی کرده است.

مخالف انسان یا درونی است، مانند نفس یا بیرونی. قسم دوم، یا از جنس غیرانسان است یا انسان. برای قسم اول، راهکارهای مقابله و حفظ و دفع آن در آیات، روایات و کتب اخلاقی و تفاسیر آمده است. از این رو، بنا نداریم به آن پردازیم. اما قسم دوم «مخالف بیرونی انسانی»، خود به دو دسته تقسیم می‌شود: ۱. کسانی که انسان آنها را مخالف به حساب نمی‌آورد (مانند: برخی همسران و فرزندان؛ خصومت‌های شخصی با افراد دیگر). ۲. انسان با ارتکازی که دارد، وجداناً آنها را مخالف می‌شمرد؛ مانند کفار، مشرکان، اهل کتاب و منافقان.

دختر/امیه بفرستند و اموال او را کنار گذاشتند و آن را تقسیم نکردند. وقتی هیأت هوازن نزد آن حضرت آمد، از آنها دربارهٔ مالک پرسیدند. گفتند: ای رسول خدا، او به طائف فرار کرده است. فرمودند: اگر اسلام بیاورد، اموال و خانواده‌اش به او بازگردانده می‌شود و علاوه‌براین، صد شتر به وی هدیه می‌کنم! پس از آنکه هیأت بازگشت و این خبر به مالک رسید، در جمرانه، رسول خدا ﷺ را ملاقات کرد و به دست ایشان ایمان آورد و آن حضرت صد شتر به وی هدیه کردند و دستور دادند که اموال و خانواده‌اش را به وی بازگردانند. سپس پرچمی برای او بستند و او را فرماندهٔ اسلمی‌هایی از طوایف نصر، فهم، ثماله و سلمه کردند که مسلمان شده بودند و در اطراف طائف زندگی می‌کردند (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۹۵۴؛ ابن‌اسحاق، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۱۳۳-۱۳۴).

## ۲. عیادت

الف. در حدیث صحیحی آمده است که پیغمبر ﷺ از یک یهودی که همسایه‌اش بود، عیادت کردند و اصحاب را هم با خود بردند و احوال او را پرسیدند و اسلام بر او عرضه نمودند، تا آنجا که پدر شخص بیمار بدو گفت: «پسرم، شهادتین را بگو» و او گفت. پیغمبر اکرم ﷺ نیز خدا را شکر گزارانند که جانی را از آتش رهانیدند (کوفی، ۱۴۰۹ق، ج ۶ ص ۳۱۴؛ طبرسی، ۱۳۷۰، ص ۳۵۹). در گزارش دیگری آمده است که آن نومسلمان درگذشت و پیغمبر ﷺ به دست خود، او را غسل و کفن و حنوط کردند (طبرسی، ۱۳۷۰، ص ۳۵۹).

ب. عبدالله بن اُبی ریاست منافقان مدینه را به عهده داشت. او پس از بازگشت رسول خدا ﷺ از تبوک در دههٔ سوم ماه شوال، به سختی بیمار شد و در مسیر مرگ قرار گرفت. فرزندش مؤمنی صادق و مورد محبت پیامبر ﷺ و مسلمانان بود. او از پیامبر خدا ﷺ درخواست کرد تا از پدرش عیادت کند تا مبادا به‌خاطر عیادت نکردن پیامبر ﷺ از پدرش، به منزلت و مرتبهٔ خانوادگی‌اش زیان برسد. پیامبر اکرم ﷺ حفظ منزلت آن پسر را، که از مؤمنان حقیقی بود، لازم شمردند و برای عیادت، بر بالین پدرش حاضر شدند. حضرت با کمال محبت و از روی دل‌سوزی به عبدالله بن اُبی فرمودند: هر قدر تو را از دوستی و رابطه با یهودیان معاند منع کردم، نپذیرفتی؛ آیا اکنون وقت آن رسیده که ریشهٔ مهر و محبت دشمنان خدا را از صفحهٔ دل برکنی، یا می‌خواهی بر همان عقیده باطل بمانی؟ در پاسخ پیامبر ﷺ گفت: اکنون وقت سرزنش و ملامت من نیست.

اینک من در ورطهٔ مرگ قرار دارم. از شما می‌خواهم که بر من نماز بگزاری و پیراهنت را به من عطا کنی تا مرا با آن دفن کنی. پیامبر اعظم ﷺ با کمال بزرگواری و کرامت، از دو پیراهنی که به تن داشتند پیراهن زبرین را به او عطا کردند. عبدالله گفت: آن پیراهن را می‌خواهم که با بدن مبارکت تماس داشته است. پیامبر ﷺ درخواستش را اجابت فرمودند. رسول خدا ﷺ پس از مرگ او، به فرزندش تسلیت گفتند و بر جنازه‌اش حاضر شدند و بر او نماز خواندند و در پاسخ اعتراض مردم فرمودند: پیراهن و نماز و استغفار من سودی برای او ندارد. اما از پی این کرامت و خوش‌رویی و نرمی و بزرگواری و فتوت و جوانمردی رسول خدا ﷺ، هزار تن از قبیلهٔ خزرج به شرف مسلمانی سرافراز شدند و به دست پیامبر اسلام ﷺ ایمان آوردند (واحدی نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ص ۲۶۲؛ عامری، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۹؛ دیاربکری، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۴۱؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص ۳۵۵؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۶۷-۷۱؛ سپهر، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۳۳۴؛ مطلی، ۱۳۸۰، ص ۱۲۷؛ حسینی، ۱۴۲۸ق، ج ۱۰، ص ۳۴۱). لازم به ذکر است که گزارش‌ها دربارهٔ نماز خواندن پیامبر اکرم ﷺ بر منافقان، از جمله عبدالله بن اُبی سلول اختلاف دارند و بین این دسته از روایات تضاد است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص ۳۵۵). علامه طهرانی می‌نویسد: دو آیهٔ ۸۰ و ۸۴ سورهٔ «توبه» در غزوهٔ تبوک و در سال نهم هجرت نازل شد، و عبدالله بن اُبی در ذی‌قعدة همین سال مرد. مسلماً این دو آیه از قراین و شواهد به دست آمده، بعد از مرگ ابن اُبی نازل شده است.

## ۳. ازدواج

بررسی‌ها در خصوص ازدواج‌های پیامبر اکرم ﷺ نشان می‌دهد که بیشتر آنها علت سیاسی و علل خاص - از جمله پیوند با قبایل و پذیرش اسلام از سوی آنان - داشته است و نه تنوع‌طلبی جنسی که در جوانی اتفاق بیفتد. چنین امر مقدسی برای برقراری هرچه بیشتر صلح و صفا میان اقوام و قبایل دو طرف صورت می‌گرفت. پیامبر اکرم ﷺ نیز از چنین پیوندی برای دعوت به اسلام و کاستن دشمنی دشمنان نسبت به مسلمانان سود بردند. در ذیل به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

الف. صفیه، دختر حبیب بن اخطب، نخست همسر سلام بن مشکم بود. پس از او با کنانه بن ابی‌الحقیق ازدواج کرد. کنانه در خیبر کشته شد و صفیه اسیر گشت. صفیه چون اشراف‌زاده و پدرش از رؤسای

بین ایشان و ابوسفیان شد. از این رو، نزول آیه «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً» (ممتحنه: ۷) را درباره این ازدواج دانسته‌اند (زمخشری، بی تا، ج ۴، ص ۵۱۵؛ ماوردی، ۱۴۲۸ق، ج ۵، ص ۵۱۹؛ سیوطی، ۱۳۷۷ق، ج ۸، ص ۱۳۰؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳؛ نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ص ۴۴۳؛ دمشق، ۱۴۲۸ق، ج ۴، ص ۱۴۳).

#### ۴. شناخت و معرفت

علت بسیاری از دشمنی‌ها نادانی افراد است. چنانچه انسان‌ها با نور علم و معرفت، به روشنایی برسند بسیاری از دشمنی‌های‌شان را کنار می‌گذارند. پیامبر خدا ﷺ گاهی از این عامل برای هدایت افراد سود می‌جستند.

عمیر پسر وهب جمحی و صفوان پسر امیه، پس از گذشت مدت کمی از واقعه بدر، در حجر اسماعیل در مکه با هم نشستند. عمیر از بزرگ‌ترین توطئه‌گران مکه بود که پیامبر و یارانش را می‌آزد و پسرش در دست مسلمانان اسیر شده بود. صفوان می‌گفت: به خدا قسم، زندگانی پس از مرگ عزیزان (در جنگ بدر) هیچ خوب نیست. عمیر گفت: راست می‌گویی؛ اگر من بدهکار نبودم و از [تنگ‌دستی و تلف شدن] بچه‌هایم بعد از خود هراس نداشتم، به مدینه می‌رفتم و محمد ﷺ را می‌کشتم. صفوان فرصت را مغتنم شمرد و گفت: هم بدهی‌ات را می‌پردازم و هم خانواده‌ات را نزد خانواده خود می‌آورم و از آنها حمایت می‌کنم و آنچه را داشته باشم از آنان دریغ نمی‌ورزم. عمیر گفت: پس این راز بین خودمان باشد. گفت: چنین خواهم کرد.

عمیر دستور داد شمشیرش را تیز و زهرآگین کردند. سپس به راه افتاد تا به مدینه رسید و جلوی مسجد نبوی شترش را خوابانید. اجازه دیدار رسول خدا ﷺ را خواست، رسول اکرم ﷺ اجازه دادند؛ سپس فرمودند: ای عمیر، چه چیزی سبب آمدن تو به اینجا شد؟ گفت به خاطر این اسیر (پسرم) که در اختیار شماست، آمده‌ام. نسبت به او به نیکی رفتار کنید. پیامبر فرمودند: با من راست بگو، برای چه آمده‌ای؟ پیامبر خدا ﷺ آنچه را بین عمیر و صفوان در مکه گذشته بود بدون کم و کاست برای عمیر نقل کردند و انگیزه شوم او را برملا ساختند. عمیر گفت: گواهی می‌دهم که تو پیام‌آور خدایی. ای پیامبر، ما آنچه که از آسمان بر شما فرود می‌آمد، تکذیب می‌کردیم و وحی الهی را قبول نداشتیم. از آمدن من به اینجا و با این تصمیم که به آن اشاره کردی، جز من و صفوان کسی خبر نداشت. سوگند به خدا، یقین دارم که آنچه نزد تو می‌آید، فقط از سوی خداست. خدا را سپاس

بهدود بود، رسول خدا ﷺ به وی بسیار احترام گذاشتند و او را برای خود برگزیدند و فرمودند: «اگر خواسته باشی به دین خود بمانی آزادی و من تو را به ترک آن مجبور نمی‌کنم، و اگر خدا و رسولش و اسلام را برگزینی برای تو بهتر است». صفیه گفت: من خدا و رسولش و اسلام را برمی‌گزینم. آن‌گاه حضرت او را آزاد کردند و با او ازدواج نمودند و مهرش را آزادی‌اش قرار دادند (ابن اسحاق، ۱۴۱۰ق، ص ۲۶۴؛ طبرسی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۷۸؛ حمیری کلاعی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۴۷۸؛ مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۲۲، ص ۱۹۲؛ دمشق، ۱۴۲۸ق، ج ۴، ص ۱۹۶). با این ازدواج، صفیه مسلمان شد. بعد از این پیوند، هیچ دشمنی از بنی‌نضیر علیه اسلام دیده نشد (مبارکفوری، بی تا، ص ۴۳۶). حداقل بخش زیادی از دشمنی یهود به خاطر دختر رئیس قبیله‌شان از بین رفت.

ب. در جنگ بنی‌مصطلق در سال پنجم (یا ششم) هجرت، جویریة، دختر حارث بن ابی‌ضرار، فرمانده آنان در جنگ اسیر گردید و در سهم غنیمت ثابت بن قیس بن شماس افتاد که در مقابل مبلغی آزاد شد. آن مبلغ را پیامبر به جای جویریة پرداخت کردند و با او ازدواج نمودند. این ازدواج سبب شد تا مسلمانان صد خانواده بنی‌مصطلق را آزاد کنند و همگی ایمان بیاورند (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۱۸؛ طبرسی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۹۷؛ حمیری کلاعی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۴۵۷؛ مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۸۹؛ دمشق، ۱۴۲۸ق، ج ۴، ص ۱۵۶؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۶۰۴؛ یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۵۳؛ ابن‌خیاط، ۱۴۱۵ق، ص ۳۶؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۱۶۸؛ اندلسی، بی تا، ص ۱۶۱). عایشه می‌گوید: صد خانواده از برکت ازدواج جویریة با رسول خدا ﷺ آزاد شدند، و من هرگز زنی را سراغ ندارم که برای خویشان خود این همه برکت داشته باشد (طبرسی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۹۷؛ حمیری کلاعی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۴۵۷؛ مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۹۰؛ دمشق، ۱۴۲۸ق، ج ۴، ص ۱۵۹؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۶۱۰؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۲۱۶).

ج. ام‌سلمه از تبار بنی‌مخزوم - طایفه ابوجهل و خالد بن ولید - بود. همین که پیامبر با او ازدواج کرد، خالد آن‌همه سرسختی و ستیزه‌جویی را که با پیامبر اکرم ﷺ داشت کاهش داد (مبارکفوری، بی تا، ص ۴۳۶) و در سرنوشت خود اندیشید، تا اینکه پس از مدت کوتاهی و با میل و اشتیاق خود، اسلام آورد. همچنین ابوسفیان پس از ازدواج پیامبر ﷺ با دخترش/ححبیه، در هیچ پیکاری خود را نشان نداد. از نظر برخی مفسران، ازدواج پیامبر ﷺ با/ححبیه موجب مودت

کردند. پس از آنکه اسلام آورد، دستور دادند که هدیه‌اش را قبول کنند. سپس از او دربارهٔ حلیمه سعدیه سؤال کردند؛ گفت: او مدتی قبل فوت کرده است. اشک از چشمان رسول خدا ﷺ جاری شد. سپس از او دربارهٔ بازماندگان حلیمه سؤال کردند. گفت: برادران و خواهرانت باقی مانده‌اند. آنها به علت از دست دادن سرمایهٔ خود، احتیاج به کمک شما دارند. رسول خدا ﷺ دستور دادند که یک لباس و یک شتر و دویست درهم به او بدهند. او درحالی که می‌رفت، می‌گفت: به خدا سوگند که خوب نعمتی در ایام کودکی‌ات بودی و مردی خوب و پربرکت در بزرگی‌ات هستی! (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۵۲).

ج. ابن‌اسحاق می‌نویسد: رسول خدا ﷺ پس از آزاد کردن اسیران هوازن، بر شتر خود سوار شدند. در این هنگام، مردم گرد آن حضرت را گرفته، به سوی او هجوم بردند و گفتند: ای رسول خدا، غنایم، شتران و گوسفندان را قسمت فرما. آن‌گاه به ابوسفیان، حکیم‌بن حزام، سهیل‌بن عمرو، حویطب‌بن عبدالعزی و صفوان‌بن امیه صد شتر و چهل اوقیه نقره دادند. به افرادی دیگر هم مانند مخرمه‌بن نوفل، عمیربن وهب، هشام‌بن عمرو هر یک پنجاه شتر دادند. این افراد قریب سی تن و به روایت دیگری بیش از پنجاه تن بودند. ابن‌سعد می‌نویسد: تمام این بخشش‌ها را از خمس، که سهم خود حضرت بود، پرداختند. سپس بقیهٔ غنایم را تقسیم کردند؛ سهم هر تن چهار شتر و چهل گوسفند شد. به هر کس که اسب داشت، دوازده شتر و صد و بیست گوسفند رسید، و اگر بیش از یک اسب داشت، برای آن اسبان اضافی، دیگر سهمی تعلق نمی‌گرفت (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۴۵؛ طبرسی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۳۳۶؛ قرطبی، ۱۴۲۶ق، ص ۵۲؛ حمیری کلاعی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۵۳۸؛ مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۷۰-۱۷۱؛ دمشق، ۱۴۲۸ق، ج ۴، ص ۳۵۹؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۹۰).

#### ۶. صبر و بردباری

ادارهٔ مردم بدون بردباری و شکیبایی موجب هدر رفتن نیروها و بازماندن از سیر به سوی مقصد است. قرآن کریم می‌فرماید: «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ أِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» (کهف: ۶)؛ چه‌بسا اگر ایمان نیابورند، تو جان خود را از اندوه در پیگیری مصالح مردم، تباه کنی. دربارهٔ بردباری و شکیبایی پیامبر از قول اسماعیل‌بن عیاش آمده است: «کان رسول الله ﷺ أصبر الناس علی أوزار (أقذار) الناس» یعنی رسول خدا از همه‌ی مردم به گناهان خلق، شکیباتر و

می‌گویم که مرا به سوی اسلام راه نمود و به این سو سوق داد. عمیر شهادتین را بر زبان آورد. پیامبر [خطاب به مسلمانان] فرمودند: برادران را با دین آشنا کنید و به او قرآن بیاموزید و اسیرش را آزاد کنید. عمیر به مکه بازگشت و مردم را به سوی اسلام فراخواند. [مخالفتش سخت او را آزار دادند] و مردم بسیاری به وسیلهٔ او اسلام آوردند (قطب راوندی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۱۹-۱۲۰؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۴۷۲؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۰۴؛ عسقلانی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۶۰۳؛ مبارکفوری، بی‌تا، ص ۲۱۲-۲۱۳).

#### ۵. اکرام

الف. در ماجرای جنگ حنین، که در سال هشتم هجرت رخ داد، شیماء دختر حلیمه، که خواهر رضاعی پیامبر ﷺ بود، با جمعی از اقوامش به اسارت سپاه اسلام درآمدند. پیامبر اکرم ﷺ هنگامی که شیماء را در میان اسیران دیدند، به یاد محبت‌های او و مادرش در دوران شیرخوارگی، احترام و محبت شایانی به او کردند. پیش‌روی او برخاستند و عباي خود را بر زمین گستراندند و شیماء را روی آن نشاندند، و با مهربانی مخصوصی از او احوال‌پرسی کردند، و فرمودند: «تو همان کسی هستی که در روزگار شیرخوارگی به من محبت کردی...» (با اینکه از آن زمان قریب شصت‌سال گذشته بود). شیماء از پیامبر اکرم ﷺ تقاضا کرد تا اسیران طایفه‌اش را آزاد سازد. پیامبر ﷺ به او فرمودند: «من سهمیهٔ خودم را بخشیدم، و در خصوص سهمیهٔ سایر مسلمانان، به تو پیشنهاد می‌کنم که بعد از نماز ظهر برخیز و در حضور مسلمانان، بخشش مرا وسیلهٔ خود قرار بده تا آنها نیز سهمیهٔ خود را ببخشند. شیماء همین کار را انجام داد. مسلمانان گفتند: «ما نیز به پیروی از پیامبر ﷺ سهمیهٔ خود را بخشیدیم» (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۹۱۳؛ دمشق، ۱۴۲۸ق، ج ۴، ص ۳۶۴؛ بیهقی، ۱۴۰۵ق، ج ۵، ص ۱۹۹؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۹۳؛ صالحی دمشق، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۳۳۳؛ حلبی شافعی، ۱۴۲۷ق، ج ۳، ص ۱۷۸؛ ابن‌سیدالناس، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۲۴۴؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق، ص ۲۶۶).

ب. نقل شده است که خواهر حلیمه سعدیه از بنی‌سعد بنی بکر بعد از فتح مکه بر رسول خدا ﷺ که در ابطح به سر می‌بردند، وارد شد. پس از آنکه وی خودش را معرفی کرد، آن حضرت او را شناخت. وی همراه خود ظرفی از کشک و ظرفی از روغن آورده بود که به رسول خدا ﷺ هدیه کند. رسول خدا ﷺ او را به اسلام دعوت

خود برد و حق مرا داد. علاوه بر آن، بیست پیمانۀ دیگر اضافه بر حقم به من خرما داد. گفتم: این زیادی چیست؟ گفت: چه کنم حلم محمد ﷺ موجب آن شده است. چون تو از نهیب و فریاد خشن من آزرده شدی، محمد ﷺ به من دستور داد این زیادی را به تو بدهم. هنگامی که آن اخلاق نیک و حلم عظیم رسول خدا ﷺ را دیدم مجذوب اسلام شدم، و به یکتایی خدا، و رسالت رسول خدا ﷺ گواهی دادم (بیهقی، ۱۴۰۵ق، ص ۳۳-۳۴؛ ج ۶ ص ۲۷۹-۲۷۸؛ ذہبی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۶۶۳؛ سهیلی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۳۳۰؛ عسقلانی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۵۰۱).

### ۷. عفو و گذشت

الف. امام صادق ﷺ فرمودند: در جنگ ذات‌الرقاع، پیامبر خدا ﷺ زیر درختی پیاده شدند. در این هنگام، سیلی آمد و میان آن حضرت و یارانش جدایی انداخت. مردی از مشرکان به نام دُعُثُورَ بْنَ الْحَارِثِ، پیامبر ﷺ را در آن حال دید و مسلمانان منتظر بودند تا جریان سیل قطع شود. آن مرد مشرک به همراهان خود گفت: من محمد را می‌کشم و آن‌گاه نزد پیامبر ﷺ آمد و به روی پیامبر خدا ﷺ شمشیر کشید و گفت: ای محمد، اینک چه کسی تو را از چنگ من می‌رهاند؟ حضرت درحالی که با لباس کمی، روی شن‌ها دراز کشیده بودند، فرمودند: پروردگار من و تو! در این هنگام، جبرئیل آن مرد را از اسبش به زیر انداخت و او به پشت روی زمین افتاد. پیامبر اکرم ﷺ برخاست و شمشیر کشید و روی سینه‌اش نشست و فرمود: ای غورث! (ابن‌کثیر می‌نویسد: دُعُثُور یا غورث بن حارث، معلوم است که دو جور نقل شده است) (دمشقی، ۱۴۲۸ق، ج ۴، ص ۲). چه کسی تو را از چنگ من می‌رهاند؟ عرض کرد: بخشندگی و کرم تو، ای محمد! حضرت از آن مرد دست کشیدند و او برخاست درحالی که می‌گفت: به خدا قسم که تو از من بهتر و گرامی‌تری. و به نبوت حضرت شهادت داد و قوم خود را نیز به اسلام دعوت کرد (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۹۵؛ طبرسی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۷۳؛ دمشقی، ۱۴۲۸ق، ج ۴، ص ۲؛ مقریزی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۱۲۸؛ ج ۸، ص ۳۵۲؛ مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۲۰، ص ۱۷۹).

ب. پیامبر اکرم ﷺ گاهی با عفو و گذشت، گناه‌کار را به مسیر حق سوق می‌داد. خداوند متعال می‌فرماید: «فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَاقْتَضُوا مِنَ خَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ» (آل عمران: ۱۵۹)؛ به برکت رحمت الهی، در برابر آنان نرم و

صبورتر بودند. (واقعی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۳۷۸؛ مناوی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۳۰۴؛ ج ۵، ص ۷۲؛ عاملی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۲۳)؛

عبدالله بن سلام از تازه‌مسلمانان یهودی بود. او دوستی به نام زید بن شعبه داشت. عبدالله پس از پذیرش اسلام، همواره زید را به اسلام دعوت می‌کرد، ولی زید بر یهودی بودن خود پافشاری می‌کرد. عبدالله می‌گوید: روزی به مسجدالنبی رفتم. ناگاه دیدم زید در صف نماز مسلمانان نشسته و مسلمان شده است. بسیار خوشحال شدم. از او پرسیدم: علت مسلمان شدنت چه بود؟ زید گفت: تورات را می‌خواندم؛ وقتی به فقراتی درباره اوصاف محمد ﷺ رسیدم، در آن اندیشیدم و ویژگی‌های محمد ﷺ را به خاطر سپردم. با خود گفتم: بهتر است او را بیازمایم که آیا او دارای آن ویژگی‌ها هست یا نه؟ یکی از آنها «حلم و خویشتن‌داری» بود. چند روز به محضرش رفتم، و همه حرکات و رفتار و گفتارش را تحت نظارت دقیق قرار دادم؛ همه آن ویژگی‌ها را در وجود او یافتم. با خود گفتم: تنها یک ویژگی مانده؛ آن حلم و خویشتن‌داری اوست؛ زیرا در تورات خوانده بودم: «حلم محمد ﷺ بر خشم او غالب است. جاهلان هر قدر به او جفا کنند، از او جز حلم و خویشتن‌داری نبینند». برای یافتن این نشانه در وجود آن حضرت، روانه مسجد شدم. پیامبر ﷺ را از تأمین نیاز عده‌ای از مسلمانان حیران و غمگین دیدم. همان لحظه به محضرش رفتم و عرض کردم: ای رسول خدا، اگر بخواهی با تو خرید و فروش سلف می‌کنم؛ اکنون فلان مبلغ به تو می‌دهم تا هنگام فصل محصول، فلان مقدار خرما به من بدهی. آن حضرت پیشنهاد مرا پذیرفت، و معامله را انجام داد. من همچنان در انتظار بودم تا اینکه هفت روز به فصل چیدن خرما مانده بود. محمد ﷺ را دیدم که در مراسم تشییع جنازه شخصی حرکت می‌کرد. من گستاخانه نزد آن حضرت رفتم و گریانش را گرفتم و گفتم: «ای پسر ابوطالب، من شما را خوب می‌شناسم که مال مردم را می‌گیرید و در بازگرداندن آن کوتاهی می‌کنید! آیا می‌دانی که چند روزی به آخر مدت مهلت بیشتر نمانده است؟» من با کمال بی‌پروایی با آن حضرت رفتار کردم (با اینکه چند روزی به آخر مدت مهلت باقی مانده بود). ناگاه از پشت سر یکی از اصحابش را دیدم که خواست با شمشیر به من حمله کند. محمد ﷺ از او جلوگیری کرد و فرمود: «نیازی به این‌گونه پرخاشگری نیست؛ باید او (زید) را به حلم و صبر سفارش کرد. آن‌گاه به صحابی خود فرمود: «برو از فلان خرما فلان مقدار به زید بده». او مرا همراه

قریش چندان سخت گرفت که نمی گذاشت یک دانه گندم از ناحیه یمامه برای قریش فرستاده شود (حلبی شافعی، ۱۴۲۷ق، ج ۳، ص ۲۴۵).

#### ۸. دعای پیامبر ﷺ برای هدایت مشرکان

پیامبر رحمت به جای اینکه برای دشمنان سرسخت و لجوج خود نفرین و درخواست عذاب کنند، برای آنان دعا می کردند. در آغاز بعثت، که دعوت همگانی پیامبر ﷺ تازه شروع شده بود، هنگام مراسم حج، مشرکان برای بزرگداشت بت‌های خود در مراسم شرکت کرده بودند. آنان چون پیامبر ﷺ را دیدند که رسالت خود را به همگان ابلاغ می کند، آن حضرت را سنگ‌باران کردند، به گونه‌ای که از سرتا پای پیامبر ﷺ خون جاری شد. امیرمؤمنان ﷺ و حضرت خدیجه ﷺ را از ماجرا آگاه کردند و آن دو بزرگوار در کنار بدن خون‌آلود پیامبر حاضر شدند و به مداوا پرداختند. در روایت آمده است: خداوند - جل و علا - فرشته کوه‌ها را به نام «جاییل» نزد ایشان فرستاد تا آنچه را خواهد برآورده کند. فرشته به پیامبر اکرم ﷺ عرض کرد: این کوه‌ها، که مکه را در میان گرفته، به فرمان من است. اگر می‌خواهی کوه‌ها را به یکدیگر نزدیک کنم [تا اهل مکه را در میان خود بفشارند و از بین ببرند]. پیامبر رأفت نپذیرفتند (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۱۲؛ هویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۳۶۷؛ مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۶ ص ۱۷۷) و فرمودند: إِنَّمَا بَعَثَ رَحْمَةً، رَبِّ اَهْدِ اُمَّتِي فَاِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۱۲؛ مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۱۷، ص ۲۷۶)؛ من فقط برای رحمت مبعوث شده‌ام (نه نعمت و عذاب). بار خدایا، قوم مرا هدایت فرما که نادان‌اند. البته باید توجه داشت که این بحث مربوط به دشمن غیر محارب است و منافاتی ندارد که حضرت دشمن محارب را نفرین کنند.

#### ۹. توصیه به صلح رحم

الف. /اسماء، دختر ابی‌بکر، نقل کرده است که مادرم زنی مشرک بود و در عهد رسول خدا ﷺ می‌زیست. به دیدنم آمده بود و به همراه او مقداری هدیه بود. به مادرم گفتم: نه می‌توانم به منزلت دعوتت کنم و نه می‌توانم هدایایت را بپذیرم. از رسول خدا ﷺ حکم مسئله را پرسیدم که آیا اجازه هست به دیدن مادرم بروم، و صلح رحم کنم و هدایای وی را بپذیرم؟ در پاسخ من آیه شریفه «لَا تَنْهَاهُمُ اللَّهُ عَنْ الدِّينِ لَمْ يَفْتُلُوْكُمْ فِى الدِّينِ» (ممتحنه: ۸) بر رسول الله ﷺ نازل شد و حضرت فرمودند: بله، به دیدنش برو و صلح رحم کن (سیوطی، ۱۳۷۷ق، ج ۶ ص ۲۰۵؛ مشهدی،

مهربان شدی، و اگر خشن و سنگ‌دل بودی از اطرافت پراکنده می‌شدند. پس آنها را ببخش و برایشان آمرزش طلب کن. در تفسیر نمونه، ذیل آیه ۱۵۹ سوره آل عمران، در ماجرای فتح مکه، پیامبر اکرم ﷺ پرچم پیروزی را به دست سعد بن عباده دادند و فرمودند تا پیش از ورود آن حضرت وارد مکه شود. سعد مطابق فرمان، پرچم را به دست گرفت و هنگام ورود به مکه این شعار را سر داد: «الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ! الْيَوْمُ تُسْتَحَلُّ الْحُرْمَةُ!»؛ یعنی: امروز روز جنگ و خون‌ریزی است. امروز زنان و دختران شما حلال شمرده می‌شوند.

پیامبر اکرم ﷺ از این شعار بسیار ناراحت شدند و برای تنبیه وی، او را از مقام فرمان‌دهی عزل کردند و حضرت علی ﷺ را فرستادند تا پرچم را بگیرد و دستور دادند این شعار را سر دهند: «الیوم یوم المرحمة»؛ امروز روز رحمت (رأفت، گذشت، مهربانی) است، و آن‌گاه عفو عمومی صادر کردند و فرمودند: شما هموطنان خوبی نبودید. رسالت مرا تکذیب کردید و مرا از خانه‌ام بیرون ساختید، و در دورترین نقطه، که من به آنجا پناهنده شده بودم، با من به نبرد برخاستید. در ادامه، افزودند: به نظر شما، من با شما چه رفتاری خواهم کرد؟ گفتند: از تو توقع رفتار نیک داریم که برادر بزرگوار و پسر برادر بزرگوار هستی. پیامبر اکرم ﷺ به آنها فرمودند: به شما همان را می‌گویم که برادرم یوسف به برادرانش گفت: «لا تشریب علیکم الیوم» (یوسف: ۹۲). امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست. اعلام می‌نمایم که «ذهبوا فانتم الطلقاء»؛ بروید دنبال زندگی‌تان! همه شما آزادید (ابن‌هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۱۲؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱۰، ص ۱۹۳). این سیره پیامبر و اخلاق نیکوی ایشان موجب شد تا مردم فوج فوج به دین اسلام بگروند و طبق وعده الهی، دین حق گسترش یابد.

ج. هنگامی که رسول خدا ﷺ از کنار سرزمین ثمامه بن اثال عبور می‌کردند، ثمامه، تصمیم به کشتن آن حضرت گرفت؛ ولی عموی ثمامه او را از این کار بازداشت. بدین سبب، پیامبر اکرم ﷺ خون او را هدر اعلام کردند. بعدها ثمامه برای عمره گزاردن بیرون آمد و چون نزدیک مدینه رسید فرستادگان پیامبر او را گرفتند و بدون هیچ شرط و تهدیدی او را به حضور رسول خدا ﷺ آوردند. ثمامه گفت: ای رسول خدا، اگر عقوبت کنی گنه‌کاری را عقوبت کرده‌ای، و اگر عفو کنی سپاس‌گزاری را بخشیده‌ای. پیامبر از گنااهش درگذشتند و ثمامه اسلام آورد و رسول خدا ﷺ به او اجازه دادند که برای عمره گزاردن به مکه برود. او از مدینه بیرون رفت و عمره گزارد و به سرزمین خود بازگشت و بر



۱۳۶۸، ج ۱۳، ص ۲۰۵؛ واحدی نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ص ۴۴۴).

یهودیان برای دسترسی به آب است و با قطع شدن آب، تسلیم می‌شوند. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: یا اینکه خداوند راهی غیر از این را پیش‌روی ما می‌گذارد. در نتیجه، آب را به روی آنها قطع نکردند (قطب راوندی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۶۴-۱۶۵).

ب. نقل شده است که پیامبر اکرم ﷺ علقمه خزاعی را با مالی نزد ابوسفیان فرستادند که بین فقیران مشرک مکه توزیع کند. علقمه گفت: مال را به ابوسفیان دادم؛ گفت: چه کسی نیکو‌کارتر و صلوة‌رحم‌کننده‌تر از محمد دیده است؟! ما با او می‌جنگیدیم و می‌خواستیم خونش را بریزیم؛ ولی او به ما خیر و نیکی می‌رساند (عسقلانی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۴۵۹؛ متقی هندی، ۱۳۸۹ق، ج ۵، ص ۴۲؛ عاملی ۱۴۱۵ق، ج ۷، ص ۱۳۱).

### ۱۱. سخت‌گیری و رنج

انسان‌ها دارای دو حیث حقیقی (انسان بما هو انسان) و حقوقی (انسانیت) هستند. با توجه به آیات قرآن کریم، حضرت آدم ﷺ چون انسان بود، مسجود ملائک نشد، بلکه سجده فرشتگان به خاطر بعد حقوقی آدم (انسانیت) او بود. قطعاً احترام و اکرام آدمی به خاطر ارزش انسانیت بوده است: «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (فرقان: ۴۴). واژه «بغضاء» تنفر، انزجار و کینه قلبی است که ممکن است به تعدی در رفتار منجر شود (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۳۶؛ راغب اصفهانی، بی‌تا، ص ۱۳۶؛ تونسلی، بی‌تا، ج ۵، ص ۶۶).

با ذکر این نکته، روشن می‌شود که چه‌بسا تنبیه و درگیری با دشمن صورت بگیرد؛ اما بغضی در قلب نباشد. برای مثال، پدر همیشه فرزندش را دوست دارد، اما اگر رفتار خلافی از فرزند سر بزند، او را برای تأدیب، تنبیه می‌کند. حال آیا می‌توان گفت: چون پدر، فرزندش را تنبیه کرد، پس مغضوب اوست؟ خیر، زیرا تنبیه تنها به سبب ارتکاب فعل قبیح فرزند، آن هم تربیتی که نفعش به خود او می‌رسد، صورت گرفته است. بالاتر از این، کسانی که با رسول اکرم ﷺ دشمنی می‌کنند، لازمه‌اش این نیست که رسول خدا ﷺ نیز با آنها دشمن است؛ همان‌گونه که قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیاء: ۱۰۷). پیامبر اکرم ﷺ منشأ رحمت و لطف برای همه عالم است. اگر مخالف و دشمنی در جنگ صدمه می‌بیند یا به اسارت می‌رود و یا در جهاد کشته می‌شود، ناراحت است. بنابراین، تنها نفرت و انزجار نبی اکرم ﷺ از ناحیه کفر و الحاد دشمن است، نه مطلق شخص کافر. خداوند متعال نیز اگر با کافر دشمن است، «فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِّلْكَافِرِينَ» (بقره: ۹۸) با کافر او دشمنی دارد، نه با اصل و هویت او. از این‌رو، به گفته مفسر قرآن کریم (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۵، ص ۵۹۹)، خداوند فرمود: «عَدُوٌّ لَهُمْ»، بلکه فرمود: «عَدُوٌّ لِّلْكَافِرِينَ». کاربرد اسم ظاهر به جای ضمیر جمع، اشاره به حد وسط برهان دارد؛ یعنی چون چنین کسانی کافرند، خدا دشمن آنان است. عداوت خداوند با هویت آنان، با حسب

### ۱۰. انصاف و امانت‌داری

انسان مسلمان اگر با کافری روبه‌رو شود که پایبند اصول انسانی و انصاف و امانت‌داری است، باید رابطه‌اش مبتنی بر قسط و عدل باشد. همچنین باید با کافر مهاجم نیز با عدالت رفتار کرد.

الف. *أسود راعی* چوپان مردی از یهودیان خبیر بود. نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، اسلام را بر من عرضه بدار، و چون اسلام را بر وی عرضه داشت، اسلام آورد. *أسود* پس از آنکه اسلام آورد، به رسول خدا ﷺ گفت: من مزدبگیر صاحب این گوسفندان بوده‌ام و این گوسفندها نزد من امانت است؛ اکنون چه کنم؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: گوسفندان را رو به قلعه صاحب‌شان بزن تا به آنجا بروند. *أسود* برخاست و مشتی ریگ برداشت و به روی گوسفندها پاشید و گفت: نزد صاحبان خود بروید که من به خدا قسم، دیگر با شما همراهی نخواهم کرد. سپس *أسود راعی* برای جنگ با اهل همان قلعه پیش تاخت تا به همراهی با مسلمانان جنگ کند و در همان حال، سنگی به وی اصابت کرد و او را کشت، درحالی‌که هنوز یک رکعت نماز هم نخوانده بود. بدین‌گونه اسلام او را رستگار ساخت (همدانی، ۱۳۷۷ق، ج ۲، ص ۸۳۷-۸۳۸؛ حلبی شافعی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۳۲۶؛ ابن هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۴۴).

ب. در فتح خبیر، تنها یک قلعه برای یهودیان باقی مانده بود که بیشتر اموال و غذایشان در آن قرار داشت و حمله به آن از هیچ جهتی ممکن نبود؛ زیرا در بلندی قرار داشت. از این‌رو، رسول خدا ﷺ آن را محاصره کردند تا اینکه یک یهودی نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ، آیا به من و خانواده و فرزندانم امان می‌دهی تا تو را به فتح قلعه راهنمایی کنم؟ فرمودند: در امان هستی؛ بگو که راهنمایی‌ات چیست؟ گفت: دستور بفرمایید که اینجا را حفر کنند؛ زیرا در زیر آن راهرو زیرزمینی قرار دارد که مسیر ورود و خروج

و نسب آنها نیست، بلکه با کفر آنان است که اگر توبه کرده، مسلمان شوند، عداوت الهی نیز به محبت تبدیل می‌شود: «إِنْ عُدْتُمْ عَدْنَا» (اسراء: ۸): «إِنْ تَوَدُّوا نَعْدَ» (انفال: ۱۹).

به هر حال، آنچه ماهیت خصومت مخالفان با مسلمانان واقعی را شکل می‌دهد، کفر است. دشمنانی که با اعلام جنگ به رسول خدا ﷺ جان خود را از دست می‌دهند کسانی هستند که از یک‌سو، رحمت پیامبر اکرم ﷺ را نپذیرفتند؛ و از سوی دیگر، راضی به زندگی مسالمت‌آمیز هم نبودند. از زاویه دیگر، جان افراد دیگر، اعم از مؤمنان و غیرمؤمنان را نیز به مخاطره می‌انداختند. و دست آخر، با جرئت و اراده آزاد به مسلخ نبرد درآمدند. به فرموده امیرمؤمنان ﷺ: «أَخْرُ الدَّوَاءَ الْكَيَّ» و این داغ کردن (کنایه از کشته شدن)، هم محبت نسبت به دشمن مقتول و هم محبت به جامعه مؤمنان است. اسیرانی را که با زنجیر بسته بودند. پیامبر از جلوی آنها عبور کردند و لبخندی زدند. اسیران گفتند: چگونه این مرد رحمت عالمیان است و ما را به این حال می‌نگرد و می‌خندد؟ رسول خدا ﷺ در پاسخ فرمودند: تعجب از قومی است که باید آنها را به زور غل و زنجیر به بهشت برد! (عسقلانی، ۱۴۰۲ق، ج ۶ ص ۱۶۸؛ دمشقی، ۱۴۲۸ق، ص ۴۴۰).

## نتیجه‌گیری

رفتار پیامبر اکرم ﷺ با مخالفان به‌طور کلی، طبق اصل «تألیف قلوب» بود و نشانه‌های فراوانی از مدارا و برخورد محبت‌آمیز پیامبر ﷺ با دیگراندیشان وجود دارد که به برخی گونه‌های آن اشاره گردید. رحمت و رأفت پیامبر گرامی ﷺ تجلی رحمت و رأفت بیکران الهی است. هرچه از رحمت نبوی در دنیا و آخرت نصیب افراد می‌شود پرتوی از رحمت الهی است. همه احکام، حتی جهاد و حدود و قصاص و سایر کیفرها و قوانین جزایی اسلام نیز برای جامعه بشری رحمت است. رحمانیت خداوند اشاره به لطف عام خداوند دارد که هم دوست و مخالف، و هم مؤمن و کافر را شامل می‌شود. پیامبر اعظم ﷺ هم که در قرآن به‌عنوان رحمت برای جهانیان معرفی شده، هم برای مؤمن و هم غیرمؤمن رحمت است. در سیره و رفتار آن حضرت، رحمت و رأفت، دل‌سوزی، مهربانی، عفو و گذشت، و رفق و مدارا، و برخورد کریمانه با دوست و مخالف کاملاً مشهود بود. با توجه به اینکه رسول اکرم ﷺ در قرآن کریم به‌عنوان الگو و اسوه معرفی شده است (احزاب: ۲۱) همه امت‌های اسلامی باید سیره و

رفتار آن حضرت را الگو و سرمشق خود قرار دهند. این سیره عملی تربیتی، درسی به همه انسان‌هاست تا در زندگی‌شان، خود را به این اخلاق الهی و سیره نبوی متخلق کنند و با مردم برخورد کریمانه و محبت‌آمیز داشته باشند و از کینه‌ورزی و دشمنی دوری کنند و همواره براساس آیه شریفه «تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ» (بلد: ۱۷) همدیگر را به این سیره نبوی توصیه نمایند.

## منابع

- نهج البلاغه*، بی‌تا، ترجمه صبحی صالح، قم، دارالبحره.
- ابن ابی‌الحدید، عزالدین ابوحامد، ۱۳۳۷ق، *شرح نهج البلاغه*، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- ابن سیدالناس، ۱۴۱۴ق، *عیون الأثر*، بیروت، دارالعلم.
- ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر.
- ابن اسحاق، محمد بن یسار، ۱۴۱۰ق، *سیره ابن اسحاق*، قم، مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
- ابن خیاط، ۱۴۱۵ق، *التاریخ*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، *تاریخ مدینه دمشق*، بیروت، دارالفکر.
- ابن منظور محمد بن مکرم، بی‌تا، *لسان العرب*، چ سوم، بیروت، دارصادر.
- ابن هشام، بی‌تا، *السیره النبویه*، بیروت، دارالمعرفه.
- اندلسی، ابن حزم، بی‌تا، *جوامع السیره النبویه*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- بحرانی میثم بن علی بن میثم، ۱۳۶۳، *شرح نهج البلاغه*، چ دوم، بی‌جا، کتاب.
- بلاذری، احمد بن یحیی، ۱۴۱۷ق، *أنساب الأشراف*، بیروت، دارالفکر.
- بیهقی، احمد بن حسین، ۱۴۰۵ق، *دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشریعة*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- تونسلی، محمدطاهر بن عاشور، بی‌تا، *تفسیر التحریر و التنویر*، بی‌جا، بی‌تا.
- جوادی آملی عبدالله، ۱۳۸۹، *تسبیح*، قم، اسراء.
- حسینی طهرانی، سیدمحمدحسین، ۱۴۲۸ق، *امام‌شناسی*، مشهد، علامه طباطبائی.
- حلبی شافعی، ابوالفرج، ۱۴۲۷ق، *السیره الحلبیه (إنسان العیون فی سیره الأمین المؤمن)*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- حمیری کلاعی ابوالربیع، ۱۴۲۰ق، *الاكتفاء بما تضمنه من مغازی رسول الله ﷺ و الثلاثة الخلفاء*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- خزاعی، علی بن محمد، ۱۴۱۹ق، *تخریج الدلالات السمعیة*، بیروت، دار الغرب الاسلامی.
- دمشقی، یحیی بن شرف نووی، ۱۴۲۸ق، *ریاض الصالحین من کلام سید المرسلین*، بیروت، دارالوفاء.
- دیباربکری، حسین، بی‌تا، *تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس النفیس*، بیروت، دارصادر.
- ذهبی، شمس‌الدین ابوعبدالله، ۱۴۰۹ق، *تاریخ الإسلام و وقایع المشاهیر و*

مشهدی، محمدبن محمدرضا، ۱۳۶۸، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

مصباح، محمدتقی، ۱۳۸۸، *نظریه حقوقی اسلام*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصطفوی، حسن، ۱۳۶۸، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

مطلبی، ابوالحسن، ۱۳۸۰، *سیره نبوی*، تهران، کلیدر.

مطهری، مرتضی، ۱۳۸۰، *سیری در سیره نبوی*، تهران، صدرا.

مفید، محمدبن محمدبن نعمان، ۱۴۱۳ق، *الارشاد*، قم، کنگره شیخ مفید.

مقریزی، تقی‌الدین، ۱۴۲۰ق، *امتاع الأسماع بما للنبی من الأحوال والأموال والحفدة والمتاع*، بیروت، دار الکتب العلمیه.

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۶، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

مناوی، عبدالرئوف، ۱۴۱۵ق، *فیض القدر شرح الجامع الصغیر*، بیروت، دارالکتب العلمیه.

نیشابوری، مسلم‌بن حجاج، ۱۹۷۲م، *صحیح مسلم*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.

واحدی نیشابوری، ۱۴۱۱ق، *أسباب النزول*، بیروت، دار الکتب العلمیه.

واقفی، ابن‌سعد، ۱۴۱۸ق، *الطبقات الکبری*، بیروت، دارالکتب العلمیه.

واقفی، محمدبن عمر، ۱۴۰۹ق، *المغازی*، چ سوم، بیروت، اعلمی.

همدانی، رفیع‌الدین اسحق‌بن محمد، ۱۳۷۷ق، *سیرت رسول الله*، تهران، ارشاد.

هویری، ابن‌جمعه، ۱۴۱۵ق، *تفسیر نور الثقلین*، چ چهارم، قم، اسماعیلیان.

یعقوبی، احمدبن ابی‌یعقوب، بی‌تا، *تاریخ الیعقوبی*، قم، اهل بیت.

*الأعلام*، چ دوم، بیروت، دارالکتب العربی.

راغب اصفهانی، حسین‌بن محمد، بی‌تا، *مفردات الفاظ القرآن*، بیروت، دارالقلم.

راوندی، قطب‌الدین، ۱۴۰۹ق، *الخرائج والجرائح*، قم، مؤسسه امام مهدی.

زمخشری، محمودبن عمر، بی‌تا، *الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل*، بیروت، دارالکتب العربی.

سپهر، محمدتقی لسان‌الملک، ۱۳۸۰، *ناسخ التواریخ زندگانی پیامبر*، تهران، اساطیر.

سهیلی، عبدالرحمن، ۱۴۱۲ق، *الروض الأنف فی شرح السیره النبویه*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.

سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، ۱۳۷۷ق، *الدر المشور فی التفسیر بالمناثور*، تهران، چاپخانه اسلامی.

صالحی دمشقی، محمدبن یوسف، ۱۴۱۴ق، *سبل الهدی والرشاد فی سیره خیر العباد*، بیروت، دار الکتب العلمیه.

طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین.

طباطبایی یزدی، محمد، بی‌تا، *کاظم، الغایه القصوی*، ترجمه شیخ عباس قمی، تهران، المکتبه الرضویه.

طبرسی، احمدبن علی، ۱۴۰۳ق، *الاحتجاج*، مشهد، مرتضی.

طبرسی، حسن بن فضل، ۱۳۷۰، *مکارم الاخلاق*، چ چهارم، قم، شریف رضی.

طبرسی، فضل‌بن حسن، ۱۳۹۰، *اعلام الوری بأعلام الهدی*، چ چهارم، تهران، اسلامی.

طبری، محمدبن جریر، ۱۳۸۷ق، *تاریخ الأمم والملوک*، بیروت، دار التراث.

طریحی، فخرالدین، ۱۳۷۵، *مجمع البحرین*، چ سوم، تهران، مرتضوی.

عاملی امین، سیدمحسن، بی‌تا، *اعیان الشیعه*، بیروت، دار التعارف للمطبوعات.

عاملی، جعفر مرتضی، ۱۴۱۵ق، *الصحیح من سیره النبی الأعظم*، بیروت، دارالهادی.

عسقلانی، ابن حجر، ۱۴۰۲ق، *فتح الباری*، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.

عسقلانی، ابن حجر، ۱۴۱۵ق، *الإصابة فی تمییز الصحابه*، بیروت، دار الکتب العلمیه.

فراهیدی، خلیل‌بن احمد، بی‌تا، *کتاب العین*، چ دوم، قم، هجرت.

قرطبی، ابن طلاع، ۱۴۲۶ق، *أفضیة رسول الله*، بیروت، دار الکتب العربی.

کاشانی، ملافتح‌الله، ۱۳۳۶، *تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران، کتابفروشی محمدحسن علمی.

کوفی، ابن ابی‌شیبه، ۱۴۰۹ق، *المصنف فی الاحادیث والآثار*، تحقیق سعید لحم، بیروت، دارالفکر.

ماوردی، علی‌بن محمد، ۱۴۲۸ق، *النکت و العیون تفسیر ماوردی*، لبنان، دارالکتب العلمیه.

مبار کفوری، صفی‌الرحمان، بی‌تا، *الرحیق المختوم*، بیروت، دارالاهلال.

متقی هندی، علاء‌الدین، ۱۳۸۹ق، *کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال*، بیروت، مکتبه التراث‌الاسلامی.

مجلسی محمدباقر، ۱۳۶۳، *بحار الانوار*، تهران، اسلامی.

